

در برزخ جامعه‌شناسی حرفه‌ای و جامعه‌شناسی مردم‌مدار

بهرنگ صدیقی*

رویکرد امروزه حتی با تجدیدنظری‌هایی که در شاخه‌های همان سنت نیز صورت گرفته، از جمله با رشد روزافزون تفکر فازی، دیگر چندان محل اعتنا نیست. دیگر چگونه می‌توان از تلاش برای به دست دادن تعریفی جامع و مانع از «نظریه»، منتزع از کاربرد آن – که بخش مهمی از این کتاب به آن اختصاص داده شده – دفاع کرد؟ گویی چیزی بیرون از ذهن نظریه‌پرداز به نام نظریه وجود دارد که باید بکشیم آن را کشف کنیم!

بخش اول کتاب با عنوان «نظریه‌شناسی در جامعه‌شناسی»، نظریه‌شناسی را شرطی لازم برای نظریه‌پردازی و نظریه‌سازی می‌داند (ص ۸). عجب آرمان پوزیتیویستی نابی! به نظرم در این دوره و زمانه که پوزیتیویسم و آرمان‌های ذات‌باورش چنین مورد نقدند دفاع از آن نیاز به پوشیدن زرهی تئوریک دارد. نویسنده جایی که بحث نظریه‌سازی را آغاز می‌کند به تلویح مدعی می‌شود که گویی جامعه‌شناسی پس از این که به شناخت نظریه نایل شده و موفق به نظریه‌پردازی هم شده، حال سروقت نظریه‌سازی رفته! خود قضاوت کنید، این عبارت معنایی جز این دارد: «نظریه‌سازی آخرین و تازه‌ترین گامی است که در جامعه‌شناسی بعد از نظریه‌شناسی و نظریه‌پردازی از طرف جامعه‌شناسان برداشته شده است». اما آیا به واقع چنین است؟ کجاست این تعریف دقیق و مورد اجماع نظریه که همه به آن تکیه کنیم؟ تدقیق مفاهیم علمی در خوشبینانه‌ترین حالت به فراخوانی برای توافق بر سر یک تعریف از هر مفهوم منجر می‌شود؛ توافقی لرزان که در هر کاربرد از آن مفهوم شکسته شده و تغییر می‌یابد. روشن‌ترین گواه بر عدم امکان تعریف و تدقیق مفاهیم علمی می‌تواند متن همین کتاب باشد. باید اعتراف کنم که نخستین پرسشی که پس از مطالعه بخش اول این کتاب به ذهنم متبادر شد این بود که «بالاخره نظریه چیست؟». به واقع با وجود تمام تلاش‌هایی که نویسنده برای انواع و اقسام دسته‌بندی‌ها و ارائه تعاریف صورت داده، در نهایت روشن نیست که مرز این انواع و تفکیک‌ها کجاست؛ برای نمونه به صفحات ۲۰ تا ۲۶ رجوع کنید و ببینید می‌توانید مرز دو رویکرد روشی و محتوایی را در نظریه‌شناسی تشخیص دهید.

جالب است که خود نویسنده هم در بسیاری موارد به نظر می‌رسد نتوانسته به تفکیک‌هایی که صورت داده پایبند باشد. از جمله این که با وجود همه تلاش‌هایی که در فصول متفاوت برای تفکیک نظریه‌پردازی از نظریه‌سازی صورت گرفته، در بسیاری موارد به نظر می‌رسد یکی به جای دیگری به کار رفته است. این اشکال، بی‌تردید، نه از سر بی‌توجهی نویسنده که از هدفی است که در این فصل پی گرفته شده است. به واقع، تدقیق مفاهیم علمی و تعیین

نظریه‌پردازی در جامعه‌شناسی. تقی آزاد ارمکی. تهران: جهاد دانشگاهی تربیت معلم، ۱۳۸۹. ۵۰۰۰۰ ریال.

کتاب نظریه‌پردازی در جامعه‌شناسی آخرین کتاب دکتر تقی آزاد ارمکی است که جهاد دانشگاهی (واحد تربیت معلم) در بهار ۱۳۸۹ منتشر کرده است. منطق حاکم بر فصل‌بندی کتاب، به تعبیر نویسنده، مبتنی بر تقدم نظریه‌شناسی بر نظریه‌پردازی و این دو بر نظریه‌سازی است. به این اعتبار بخش اول کتاب، با عنوان «نظریه‌شناسی در جامعه‌شناسی» مشتمل بر چهار فصل، با این فرض نوشته شده که با شناخت و تدقیق مفهوم «نظریه» و مفاهیم همسایه با آن، امکان «نظریه‌پردازی» و «نظریه‌سازی» فراهم می‌آید؛ به تعبیر نویسنده «نظریه‌شناسی شرط آغازین نظریه‌پردازی و نظریه‌سازی است» (ص ۷). در این بخش به مرور و دسته‌بندی رویکردهای قابل طرح در خصوص نظریه‌شناسی پرداخته شده است؛ از جمله این رویکردها عبارت‌اند از رویکرد دایرةالمعارفی، رویکرد فایده‌گرایانه، رویکرد پارادایمی، و نیز رویکردهای روشی و محتوایی و تاریخی و چندوجهی. در بخش دوم کتاب، با عنوان «نظریه‌پردازی در جامعه‌شناسی»، در شش فصل ضمن مرور روش‌های نظریه‌پردازی، به بررسی رابطه نظریه‌پردازی با تجربه اجتماعی و نیز تجربه نظریه‌پردازی در غرب و جهان اسلام و ایران پرداخته شده است. در نهایت بخش سوم کتاب، با عنوان «نظریه‌سازی در جامعه‌شناسی»، در پنج فصل تنظیم شده است. چنان که پیشتر اشاره شد، از نظر نویسنده کتاب، آخرین حلقه از مباحث نظری در جامعه‌شناسی، پس از نظریه‌شناسی و نظریه‌پردازی، نظریه‌سازی است. این بخش با تعریف نظریه‌سازی آغاز شده، با شرایط و تکنیک‌های نظریه‌سازی و نیز بررسی تجربه نظریه‌سازی در ایران ادامه یافته و در نهایت با نقد وضعیت نظریه‌سازی در جهان و ایران خاتمه یافته است.

۱

اما کتاب نظریه‌پردازی در جامعه‌شناسی کتابی دو رگه است؛ از سویی رو به سوی نوعی پوزیتیویسم ناب دارد و از سوی دیگر دغدغه مردم‌مدار کردن جامعه‌شناسی. بخشی از مباحث کتاب، عمدتاً در بخش اول و نیز در فصل اول از دو بخش دیگر، مبتنی بر رویکردی به شدت پوزیتیویستی است و گویی درصدد تحقق آرمان دستیابی به مفاهیم دقیق علمی است؛ آرمانی که پوزیتیویسم منطقی حلقه وین هم با تلاش برای دستیابی به زبانی پالوده در علم و نزدیک کردن زبان علم به زبان ریاضی برای تحقق آن بسیار کوشید. اما این

مرزها و تعاریف دقیق آن‌ها میسر نیست. مفاهیم علمی بیش از هر چیز مفاهیمی زبانی‌اند که تعریف اصیل و ذاتی ندارند و معنای خود را از کاربردشان و در قالب‌های گفتمانی می‌گیرند. این بحثی است که حتی در خصوص علوم سنجیده نیز طرح می‌شود، چه برسد به علوم اجتماعی که مفاهیم آن آمیخته با زبان روزمره است. با این اوصاف، شاید تنها کاربردی که بتوان برای بخش اول این کتاب متصور شد این است که منبعی باشد برای طرح پرسش‌های کنکور تا طالبان تحصیلات دانشگاهی تعاریف و دسته‌بندی‌های فوق را به ذهن بسپارند و بلافاصله فراموش کنند. به واقع باید پرسید این وسواسی که جامعه‌شناسی ما برای تعریف دقیق خود و مفاهیم‌اش دچار آن شده از کجا ناشی می‌شود؟ پاسخ این پرسش را البته باید در جایگاه و پایگاه جامعه‌شناسی در اجتماع علمی ایران جست و جو کرد.

به نظر می‌رسد چستی نظریه نه با تعریف پیشینی آن، که در کاربرد آن روشن می‌شود. این همان منطقی است که با تأثیر پذیرفتن از ویتگنشتاین متأخر به «زبان در کاربرد» می‌پردازد. رویکردی که البته دکتر آزاد در این کتاب از آن غافل نبوده و ذیل عناوینی چون «تجربه نظریه‌پردازی» و «تجربه نظریه‌سازی» (از جمله در فصل‌های ۹ و ۱۰ و ۱۴ و ۱۵) و در بررسی نسبت نظریه و نظریه‌پردازی با زیست اجتماعی (از جمله در فصل‌های ۷ و ۱۰ و ۱۱) اشاراتی به آن کرده است.

با چنین منطقی است که می‌توان دریافت که نه با نظریه که با نظریه «ها» سروکار داریم. چنین منطقی است که راه را برای آموزش مؤثر جامعه‌شناسی باز می‌کند. با فراگیری تعریف نظریه کسی نظریه پرداز نمی‌شود، چنان که اگر فرزندت را بنشانی و برایش پدر را تعریف کنی یا اخلاق را یا زبان را یا عشق را، هیچ یک از آن‌ها را در نمی‌یابد تا زمانی که با آن‌ها زندگی نکند، تجربه‌شان نکنند، و در موقعیت‌های گوناگون با آن‌ها مواجه نشود؛ در این صورت است که معنای پدر و اخلاق و... را می‌فهمد بی‌آن که بخواهد یا حتی بتواند تعریف‌شان کند. مدرسان جامعه‌شناسی همین بحث را در قالب مفهوم جامعه‌پذیری به دانشجویان می‌آموزند اما به نظرم موفق نشده‌اند آنان را در اجتماع علمی جامعه‌شناسی جامعه‌پذیر کنند. عجیب است که بسیاری علوم دیگر بی‌آن‌که اساساً از مفهوم جامعه‌پذیری چیزی بدانند به این هدف نایل می‌شوند.

کدام فیزیکی‌دانی را سراغ دارید که اول بیاموزد که نظریه چیست و تعریفی برای آن را به ذهن بسپارد سپس به فکر طرح نظریه‌ای در فیزیک برآید. از شما چه پنهان، در خصوص جامعه‌شناسانی هم که در پی تعریف و تدقیق مفهوم نظریه برآمده و می‌آیند هم همین نظر را دارم. ایشان هم به نظر نمی‌رسد ابتدا تعریفی پیشینی را برای نظریه در ذهن خود نگه داشته باشند و سپس دست به کار نظریه‌پردازی شده باشند. برای ایشان هم به نظرم تعریف نظریه کاری پسینی است که از دل نظریه‌پردازی‌هاشان بیرون کشیده‌اند.

در مقابل، مواجهه دانشجویان با تجربه نظریه‌پردازان گوناگون گام مهمی برای جامعه‌پذیر کردن آنان در اجتماع علمی جامعه‌شناسی است؛ این همان رگه دوم کتاب مورد بررسی است که چنان که گفته شد نویسنده در قالب تجربه نظریه‌پردازی و

نظریه‌سازی و نسبت نظریه‌پردازی با زیست اجتماعی به آن‌ها پرداخته است. همین منظر است که از سویی سیالیت نظریه و نظریه‌پردازی را می‌نمایاند و از سویی دیگر پلی ارتباطی می‌شود تا حیطة جامعه‌شناسی را از دایرة اجتماع علمی فراتر و به میان «مردم» ببرد؛ مردمی که «در بسیاری از مواقع شاهد داوری و فهم دقیق ترشان... در مورد امور اجتماعی نسبت به متخصصان این عرصه‌ایم» (ص ۲۱۹). و چه خوب که دکتر آزاد در فصل هفتم کتاب جامعه‌شناسان را در رابطه با واقعیت اجتماعی قرار می‌دهد. این راه راهی است که می‌تواند هم جامعه‌شناسی حرفه‌ای ما را، از طریق آموزش حرفه‌ای، ترمیم کند و هم در کنار آن جامعه‌شناسی را در تعامل با مردم قرار دهد تا هم خود به گونه‌ای بازاندیشانه ببیند و هم بازاندیشی را، که اساس تخیل جامعه‌شناختی است، در میان مردم بسط دهد.

خلاصه آن که، نوعی دودلی در کتاب دکتر آزاد مشهود است؛ رفت و برگشت‌های مکرر آن میان دو گونه از جامعه‌شناسی حاکی از همین دودلی است. از سویی با نوعی جامعه‌شناسی در کتاب روبه‌رویم که به نظریه و نظریه‌پردازی از منطقی نامنعطف و پوزیتیویستی می‌نگرد و دغدغه‌اش دستیابی به دقت علمی است که مورد توجه سنت علمی غالب در جامعه‌شناسی حرفه‌ای ماست. اما سویی دیگر کتاب نوعی دیگر از جامعه‌شناسی است، سیال و منعطف، که تمایز را مبنا قرار می‌دهد و دغدغه و تمرکزش بر آوردن جامعه‌شناسی به میان مردم و تعامل با آنان است. شاید این دودلی نشانه‌ای از زایش فرزند جدید در جامعه‌شناسی ایران باشد؛ فرزندی که نشانه‌هایی از جامعه‌شناسی مردم‌مدار را در چهره دارد.

۲

بارها از دانشجویان قدیم و جدید دکتر آزاد با تعابیر متفاوت شنیده‌ام که او را مرد آغازها دانسته‌اند؛ استادی که ایده می‌دهد، به کارت می‌اندازد، اما پس از آن رهایت می‌کند، کار را به دیگران وامی‌گذارد و بی‌معطلی سر وقت کاری دیگر می‌رود. نقشی شبیه به قابله؛ به هر رو، چنین باید به وقت‌اش از رحم خارج شود؛ چه زنده و چه مرده. هر قابله‌ای قدر زمان را می‌داند. باید بجنبند، وگرنه هم نوزاد صدمه می‌بیند و هم مادر. در عین حال، قابله‌ای که ظرایف کار را فدای زمان کند اگر نه همیشه، گاه خسارت‌هایی به بار می‌آورد که همواره در جسم و روح کودک و مادر باقی می‌ماند. برقراری تعادل میان این دو البته کاری است کارستان.

به نظرم، در مقام مقایسه، دکتر آزاد همیشه قدر زمان را دانسته است. در بیشتر کارهای ایشان نوعی پیشگامی بوده که در خور تحسین است. از نمونه‌های برجسته آن می‌توان به طرح رویکرد پارادایمی در جامعه‌شناسی در ایران از جانب ایشان اشاره کرد؛ نخستین بار در مقاله‌ای در نامه علوم اجتماعی^۱ و سپس در کتاب نظریه در جامعه‌شناسی^۲ این رویکرد، دست کم در حیطة آموزش، به واقع روحی تازه به فضای رخوت‌انگیز جامعه‌شناسی نظری در ایران دمید که چند دهه در تسخیر ارواح پوزیتیویستی و مارکسیستی با مبنای ذات‌باور بود.

اما کتاب‌های دکتر آزاد عموماً نسبت به ظرایف کارهای علمی کم توجه‌اند. توضیح آن‌که، امروزه از جمله معیارهای مهم کارهای علمی ارجاعات آن است. از طریق ارجاعات است که اجتماع علمی به اثر و نویسنده‌اش اعتماد می‌کند. نویسنده از این راه اجتماع علمی را مجاب می‌کند که به بحث‌ها و مناقشات مطرح حول موضوع مورد نظرش مسلط است و از این رو می‌باوراند که چه بسا بتواند گامی رو به جلو بردارد. ضمن آن که امکان دنبال کردن اجزایی از بحث را از جانب سایر اعضای اجتماع علمی فراهم می‌آورد و از این راه تولید علم میسر می‌شود.

با همه نقدهایی که بر این قاعده دیرپای حاکم بر اجتماع علمی در زمانه ما وارد است و فارغ از این که این قاعده مورد پسند ما باشد یا نه، به هر رو واقعیتی است که به ندرت قابل اجتناب می‌نماید. چه بسیارند آثار قلمی برجسته و خلاقانه‌ای که با بی‌توجهی به این قاعده سال‌ها یا چه بسا برای همیشه همگان از دسترسی به آن‌ها محروم شده‌اند؛ از جمله نمونه‌های البته خوش‌اقبال آن می‌توان به آثار زمیل اشاره کرد که با وجود انبوهی تا همین اواخر چندان توجهی به آن‌ها نمی‌شد.

دکتر آزاد اما در کتاب اخیر خود به ارجاع، به ویژه ارجاعات دقیق، کم توجه است. از جمله شواهد این امر ارجاعی است که به یکی از مقالات خود می‌دهد، مقاله «پارادایم و جامعه‌شناسی»، اما نه عنوان آن را به درستی ثبت می‌کند («پارادایم در جامعه‌شناسی» به جای «پارادایم و جامعه‌شناسی») (صص ۱۱۷ و ۳۷۷ کتاب) و نه تاریخ انتشار آن را (۱۳۷۱ به جای ۱۳۷۲) (ص ۱۱۷ کتاب)، ضمن آن که در مشخصات مقاله به ذکر عنوان نشریه (نامه علوم اجتماعی) بسنده می‌کند بی‌آن که شماره نشریه و صفحات آن را مشخص کند (صص ۱۱۷ و ۳۷۷ کتاب). اما کم توجهی به ارجاعات در کتاب به مواردی این چنین خلاصه نمی‌شود. گاه صفحات متوالی را می‌خوانی بدون این که بدانی این حرف‌ها از کجا آمده‌اند، سابقه‌شان چه بوده، چه کسان دیگری در این خصوص نوشته‌اند، مناقشات موجود چیست و... برای نمونه در کل بخش سوم کتاب، مشتمل بر فصل‌های یازدهم تا پانزدهم، در حجمی نزدیک به ۱۰۰ صفحه، تنها به پنج ارجاع برمی‌خورد که البته سه تا از آن‌ها در فهرست منابع موجود نیستند! و یکی از این ارجاعات هم، با آن که نقل قولی مستقیم از یک کتاب است، بدون ذکر صفحه مرجع آمده و بنابراین مخاطب را به درستی راهنمایی نمی‌کند. با توجه به این که نویسنده کتاب بحث مطرح شده در این فصول، یعنی نظریه‌سازی، را «آخرین و تازه‌ترین گامی» معرفی می‌کند که جامعه‌شناسان برداشته‌اند، کم توجهی به معرفی آثار این حوزه نو موجه نمی‌نماید. اجازه دهید از ذکر باقی موارد در این خصوص صرف نظر کنیم و از جمله آن «همان»‌ها و «Ibid»‌هایی که معلوم نیست به کدام مرجع ارجاع می‌دهند را مرور نکنیم. البته تردیدی نیست که بخشی از این نقص متوجه ناشر کتاب است، اما فارغ از تشخیص مقصر، اصل مسئله، یعنی نقائص ارجاع‌دهی در متن کتاب پابرجا باقی می‌ماند.

در کنار این نکته، لازم است به ویرایش کتاب هم اشاره کرد که به نظر می‌رسد نسبت به آن توجهی بسیار شده است. این امر هم چه بسا ناشی از اولویت زمان بر ظرافت در کار علمی در ذهن نویسنده

کتاب باشد. به واقع، گاه زایش فکری و پرداختن به پای‌بست‌ها مجالی برای پرداختن به نقش و نگارهای ایوان نمی‌گذارد. با این حال، باید اشاره کنم که متن کتاب نیاز به ویرایش جدی و دقیق در سه سطح دارد، که مصادیق آن‌ها در کتاب به قدری زیاد است که طرح آن‌ها از حوصله این نوشته بیرون است:

الف) ویرایش فنی: اصلاح نشانه‌گذاری‌ها و رسم‌الخط و یکدست کردن ضبط اسامی و معادل‌ها و پانوشت‌ها و مرجع‌نویسی و نظایر این‌ها؛

ب) ویرایش محتوایی: اصلاح عبارات و اصطلاحات نامفهوم و یکدست کردن مفاهیم و نظایر این‌ها؛

پ) ویرایش ساختاری: اصلاح منطق پاراگراف‌بندی و فصل‌بندی و بخش‌بندی و حذف یا تجمیع بخش‌های تکراری. در همین خصوص باید اشاره کرد که برخی مباحث مشابه (به لحاظ مضمون) در فصل‌هایی متفاوت طرح شده‌اند (مثلاً بحث نظریه‌سازی که هم در فصل ۵ آمده و هم بخش ۳). همچنین به نظر می‌رسد برخی مباحث، فارغ از بدیع بودنشان، ربط منطقی با مضمون فصل مربوط ندارند (برای نمونه، تحلیلی که نویسنده از وضعیت جامعه‌شناسی در ایران و نیز انقلاب اسلامی در صفحات ۱۶۶ تا ۱۸۵ کتاب آورده است).

*

بسیار می‌شنویم که بسیاری از کتاب‌ها با توطئه سکوت مواجه می‌شوند. این که این توطئه‌ای طراحی شده باشد یا نه به واقع نمی‌دانم. اما به نظرم سخن گفتن از توطئه سکوت درباره کتاب مبتنی بر نوعی خوش‌بینی نسبت به بازار کتاب و کتابخوانی در این دیار است. فرض این ادعا، خواننده شدن کتاب‌هاست. کتابی که خواننده نشود نمی‌توان درباره آن سخن از چنین توطئه‌ای گفت. باید اعتراف کنم که من کمی بدبین‌ترم! شاید این سکوت از آن‌جا ناشی می‌شود که اساساً کتاب‌ها خوانده نمی‌شوند. تیراژ کتاب‌ها خود گواه این امر است. هر چند که این تیراژها هم تا حدی گمراه‌کننده‌اند، چرا که به هر رو بخشی از کتاب‌های منتشر شده سال‌ها روی دست ناشر می‌ماند و فروش نمی‌رود و بخشی از آن‌ها هم که فروخته می‌شوند به قفسه کتابخانه‌های عمومی و خصوصی نقل مکان می‌کنند و باز خواننده نمی‌شوند. اما، از شما چه پنهان، در کنار این بدبینی به نوعی خوش‌بینی هم دچارم و فکر می‌کنم توجه به مقوله ویرایش و ویراستاری و انتشار کتاب‌ها با زبان و شکل و شمایل پاک و پاکیزه در خواننده شدن کتاب‌ها مؤثر است. نکته‌ای که در کتاب نظریه پردازی در جامعه‌شناسی از آن غفلت شده است. هر چند که با همه این‌ها، صرف وجود میل به نوشتن را در این آشفته بازار در اساتید جامعه‌شناسی چون دکتر آزاد باید قدر دانست.

* جامعه‌شناس و عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد رودهن.

۱. تقی آزاد ارمکی، «پارادایم و جامعه‌شناسی»، نامه علوم اجتماعی، ج ۲، ش ۳ (۶) (بهار ۱۳۷۲)، صص ۵۱-۲۹.
۲. تقی آزاد ارمکی، نظریه در جامعه‌شناسی، (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵).